

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کنم مطلب راجع به استصحاب بود بنا بود که مقداری از کلمات و صحبت های آقایان خوانده شود تا ببینیم عاقبت امر به کجا منتهی می شود.

عرض کنم من جمله عبارات البته خیلی فی نفسه ضروری نبود اما خب برای اینکه مطالب روشن شود، مرحوم شهید ثانی کتابی دارد به نام تمهید القواعد که خب چاپ شده است. یک سلسله آثاری موسوعه آثار ایشان که چاپ شده است در جلد ۵ است. این تمهید القواعد ایشان حدود ۲۰۰ قاعده فقهی و ادبی دارد. مجموعه قواعدش حدود بیست سال و کاملاً واضح است که از مصادر اهل سنت گرفته است البته خب خیلی جمع و جور و مرتب و به اصطلاح جمع کرده است. ۲۰۰ قاعده صد تایی آن اصول است و ۱۰۰ تا هم در لغت است و اینها. در قاعده ۹۶ که آخر تقریباً قواعد اصولی ایشان است به حسب این صفحه اینجا صفحه ۲۱۱ ما بیشتر برای جهت نکته فنی ایشان می فرماید «استصحاب الحال حجة عند أكثر المحققین،

و قد یعبّر عنه»، حالا بعد اقوال را انشاء الله بعد متعرض می شوم. «بأن الأصل في كل حادث تقديره في أقرب زمان»، این تقدیره فی اقرب زمان انشاء الله در مباحث تنبیهات استصحاب به عنوان اصاله تأخر الحادث متعرضش شده اند. «و بأن الأصل بقاء ما كان على ما كان». ایشان همان تعبیری را که معروف بوده است بین اهل سنت البته مرحوم شهید ثانی به لحاظ زمانی حدود ۵۰ سال شهادتشان بعد از وفات سیوطی است. سیوطی ۹۱۱ است ایشان نهصد و شصت و خورده ای است.

س: ... حادث را با استصحاب را شبیه هم می گیرد؟

ج: آهان شبیه هم گرفته است. آن هم بنایشان استصحاب است اما. آن وقت من عمداً چیز که مثلاً فرض کنید کتاب اشباه و النظائر که دیروز آوردیم و خواندیم و متعرضش شدیم روشن شود وضعی که هست.

بعد ایشان استصحاب را چهار قسم کرده اند البته اجمالاً میخوانم چون ما دیگر الآن این صحبت ها را غالباً نداریم قبل از ایشان هم بوده است هم در کتب شیعه هم سنی.

«أحدها: استصحاب النفي في الحكم الشرعي إلى أن يرد دليل، وهو المعبر عنه بالبراءة الأصلية»، که خواندیم هم در کتاب آن مال ابازی و هم مال سیوطی. البته در کتاب جلال سیوطی یک عنوان جامعی برای همه اینها قرار داده بود اسمش یقین لا یزال بالشک. یا لا یزول بالشک. مرحوم شهید ثانی همان عنوان استصحاب را آورده است. البته عنوان سیوطی هم بود که در آخر که جمیع اقسام هفت گانه را هم به همه اش هم استصحاب می گویند. بهرحال چون یواش یواش می خواهیم متعرض شویم خواهد آمد که اصاله البرائه متوقف بر استصحاب نیست. اولاً ما توضیح کافی دادیم چون در کلمات اصولیین به این توضیح بیان نشده است که اصاله البرائه و حقیقت اصاله البرائه در اصولیین اهل سنت و شیعه و حتی در قوانین جدید دارای معانی مختلفی است. یکنواخت نیست و ربطی هم به استصحاب ندارد. گفته اند استصحاب اما ما استصحاب را ثابت کنیم یا نکنیم ربطی به اصاله البرائه ندارد. کما اینکه اصاله البرائه هم فی نفسها دارای اقوالی است. یعنی یک امر واحدی نیست. مثلاً اشدّ تصوراتش این است که اگر شارع و قانون در موردی حکمی ندهد این ندادن حکم به معنای این است که این حلال است واقعا. برائت واقعی است یعنی جعل کرده است جعل حلیت کرده است اگر نگفتند گشتیم سیگار کشیدن حرام است این نبودن این حکم واقعی است و جمیع آثار حکم واقعی بر آن بار می شود. این اشدّش است اشدّ تصور اصاله البرائه است. چون شش هفت تا گذشت ما سابقاً کراراً گفتیم چون بحث طولانی می شود تکرار نمی کنیم. و اضعفش قبح عقاب بلا بیان است. این اضعف درجات برائت است. یعنی اگر شما دلیلی بر حکم پیدا نکردید عقاب بر او قبیح است این دیگر نفی حکم نمی کند. فقط می گوید که عقاب نداری. این اضعفش است. یک کمی از این بالاتر نفی حکم ظاهراً که آقایان اصولی ها قائلند فعلاً اصولی ها که بعد از مرحوم وحید بهبهانی متعرض آن شده اند در مقابل اخباری ها. بهرحال حق این است من چون نمی خواهم الآن وارد بحث شوم برائت اصلی ربطی به استصحاب ندارد.

«و ثانيها: استصحاب حكم العموم إلى أن يرد مخصص»، اصاله العموم پیش الآن اصولی های فعلی ما جزء اصول لفظیه است. اصول لفظیه رتبه اش رتبه امارات است نه رتبه اصل عملی. «و حكم النص إلى أن يرد ناسخ»، حالا این ناسخ همچین روشن نیست. بعضی ها هم گفته اند شاید یعنی خواهد آمد اصاله عدم النسخ گفته اند این خودش حجت است. در این کتاب سیوطی اصاله الحقیقه هم بود. آن هم جزء اصول لفظی است. می ماند اصاله عدم نسخ چون الآن از یک مصدر دیگر می خوانیم یک توضیح مختصری می گوئیم تفصیلاتش را جای دیگر عرض می کنیم.

«و ثالثها: استصحاب حکم ما ثبت شرعا، کالملك عند وجود سببه»، کسی که مالک یک چیزی شد شک کردیم آن را مالک می دانیم.

«و شغل الذمّة عند إتلاف أو التزام إلى أن يثبت رافعه.»، اگر کسی ضامن شد تا اینکه یقین نکنیم که ذمه اش فارغ شده است استصحاب می کنیم بقاء ذمه را. این شبیه قاعده اشتغال که الاشتغال یقینی یقتضی الفراغ یقینی. این هم خواهیم گفت که ربطی به استصحاب ندارد.

«و رابعها: استصحاب حکم الإجماع في موضع النزاع»، در حقیقت باید گفت استصحاب واقعی همین است. همین چهارمی است.

استصحاب حکم الاجماع از این در کلمات اصولیین تعبیر به استصحاب حکم اجماع می کردند. مرادشان چون من این اصطلاحات را الآن در رسائل و کفایه نمی خوانید اگر هم بخوانید رد می شود. عرض کنم خدمتتان که اینها می خواستند این نکته را بگویند که ما در جایی حالت سابقه را ادامه دهیم و استمرار دهیم فقط چون حالت سابقه است. نه اینکه چون مقتضی اش بود. مثلا اگر کسی مالک خانه شد این مقتضی هست. شک کردیم خانه از ملک او خارج شده است یا خیر ممکن است شما بگویید استصحاب لکن این به خاطر مقتضی هم هست. لذا عرض کردیم یک معنی دیگر آن شش معنی ای که کردیم غیر از این چند معنایی که ایشان آورده اند یک معنای پنجمش عبارت از قاعده مقتضی و مانع بود. به یک معنایی. و آن معنایش این است که اگر مقتضی آمد و شک کردیم مانعی آن را برداشته است یا خیر می گوئیم آن مقتضی هنوز اثر می کند. یک اصطلاحی است حالا مقتضی و مانع چون در خلال بحث ها هم یک توضیحی در کلام بعضی از اعلام گفته می شود آنجا انشاء الله توضیح بیشتر. آن وقت هدف اینها این بود اصاله عدم نسخ هم نباشد اصاله العموم هم نباشد. اصاله الحقیقه هم نباشد. اصاله عدم ناسخ هم نباشد. استصحاب فقط این باشد یک یقینی هست بعد شک پیدا می شود. یک حالت سابقه است بعد شک پیدا می شود. این چون حالت سابقه است این حالت سابقه را ادامه دهیم. یعنی بحث را ممحض در این بحث کنیم. اسم این را گذاشتند استصحاب حال اجماع. مراد اینها از استصحاب حال اجماع یعنی بحث کاملاً ممحض در این نکته شود. یک حالت سابقه حالا اجماع قائم بر این حکم. بعد شک کردیم. نکته ای که هست همان حکم فی نفسه ثابت است.

س: این اجماع

ج: همین کلمه حالا تحلیل من این است اینها کلمه اجماع مثلا گفته اند اگر انسان وارد نماز و تیمم شد خب باید نماز بخواند. وسط نماز آب پیدا کرد یعنی به عباره اخری نمی توانیم به اصاله العموم تمسک کنیم نمی توانیم به اصاله عدم نسخ تمسک کنیم نمی توانیم به قاعده مقتضی چون نمی دانیم تیمم مقتضی بود تا آخر نماز یا خیر ولو در اثنای آن آب پیدا شود. چون آن قواعد دیگر را می خواهد بگوید نه. می خواهد بگوید فقط این مطلب خوب دقت کنید یعنی محور بحث را روی این نکته یقینی به حکم هست شک پیدا می شود. ادامه

اش بدهیم. اصلا محور بحث این است. لذا استصحاب حکم الاجماع فی موضع النزاع. کما نقول الخارج من غیر سبیل لا ینقض الوضو مثلا فرض کنید محل کلام است که فرض کنید مثلا اگر من باب مثال مس بدن زن را کرد وضویش ناقض می شود. می گویم آن که عن سبیل باشد قطعاً اینکه قطعاً وضو داشت. للاجماع علی انه مطهر یا غیر حالا ایشان مثال خارج زده است. خارج به قی می خورد نه سبب دیگر. فرض کنید قی کرد یا حجامت کردند خون از بدنش خارج شد. خب سبیلین اگر باشد قطعاً ناقض وضو است. آیا حجامت ناقض وضو هست یا خیر؟ ایشان می خواهد استصحاب کند. البته این استصحاب از همان استصحاب های محل کلام است در اصول ها. اشتباه نشود. چون در شبهات حکمیه است این.

نمی دانیم آیا حجامت را شارع ناقض وضو قرار داد یا خروج قی کثیر یا قی قلیل را ناقض وضو قرار داد یا خیر. اگر شک کردیم می گویم للاجماع علی انه متطهر قبل هذا الخارج فیستصحب. این طهارت استصحاب می شود. حالا شهید ثانی خب از بزرگان ما است ما عبارت اهل سنت را خواندیم مخصوصاً مثل کتابی مثل اشباه و نظائر که حدود شصت سال قبل از شهادت ایشان موجود بوده است. حالا دلیل ایشان «إذ الأصل في كل متحقق»، اصل اولی در هر متحقق دوامه. «إلی أن یثبت معارض»، یعنی همان که عرض کردم مقتضی و مانع تقریباً. «و الاصل عدمه». شک میکنیم که آیا معارض یا به اصطلاح دیگر مانع. نمی دانم چرا ایشان معارض تعبیر کرده اند. مانعی پیدا شده است رافعی پیدا شده است اصل عدمش است. دقت می کنید؟ این است که من چرا عمدا خواندم؟ این که حضرات اخباری ها خیلی به اصولی ها حمله کرده اند همین بود. که مثلاً ما ده ها روایت در مورد استصحاب در شبهات موضوعیه داریم. شما به روایت تمسک نمی کنیم به لا تنقض الیقین به شک تمسک نمی کنید به این وجه تمسک می کنید. اصل فی کل متحقق دوامه الی ان یثبت معارض و الاصل عدمه. این که هی استحسانات عقلی و ظنی در احکام حجت نیست این مثلاً کتاب ملا محمدامین اسطرابادی رحمه الله چیزی حد ود هفتاد سال بعد از ایشان است.

حالا تصادفاً شهید ثانی یک مقدار باز آرای این قسمت اما اصولی را که علامه نوشته است کاملاً نسخه بدن اصول اهل سنت است فقط آراء اش را در آن آورده است. دقت کنید «إذ الأصل في كل متحقق دوامه إلی أن یثبت معارض، و الاصل عدمه»،

س: تمسک به این روایت هم نکرده است

ج: خیلی عجیب است. اصلاً کلاً بعد در اینجا البته خود ایشان مقدار زیادی را مطرح می کند بعد مصادیق همین طور که در کتاب اشباه و النظائر گفتیم عجیب است در مصادیق هم حتی جایی که روایت داریم متعرض نشدیم. خیلی عجیب است مثلاً منها ما لو شک

فی الطهارة یقین الحدث أو بالعکس فانه یتصحب حکم ما علم ما یطرح المشکوک فیه. خیلی عجیب است حتی جایی که روایت هم داریم ایشان اشاره به این نمی کند. شاید یک جای آن دارد که و فیه روایه. و منها و منها همه تمام دیگر من وارد فعلا وارد مثال های ایشان نمی شوم تمام هدف من از این خواندن این مطلب این بود ببینید دلیل ایشان بر حجیت استصحاب آن هم در شبهات حکمیه این است از الاصل فی کل متحقق دوامه. خب که گفت الاصل دوامه؟ خودش اصل متنازع فیه است. که گفت اگر شما حالا روایتی است که مثلا حجامت ناقض وضو است بگوییم نه اصل اولی این است که طهارت باقی باشد. شما شک کردید باید ایجاد طهارت کنید تا وارد نماز شوید. «إذ الأصل فی کل متحقق دوامه إلى أن یثبت معارض، و الأصل عدمه»، یعنی شبیه همان قاعده مقتضی و مانع.

چون آقایان اجزاء علت را سه چیز می دانستند. مقتضی و شرط و عدم مانع. حالا اینجا شرطش را بحث نکرده است وارد مقتضی و عدم مانع شده است. مقتضی موجود است چون وضو گرفتیم. این مقتضی. حالا این وضو چقدر مقدضی است اول کلام است. اصل فی کل چیز دوامه. و شک هم می کنیم که حدیثی خارج شد یا خیر. اصل عدم مانع است پس اجزاء تمام می شود. مقتضی درست می شود.

لکن عجیب این است که در هر دو مگر اینکه مرادشان از کلمه اصل چیز دیگری باشد. هر دو هم با اصل ثابت کرده است. مخصوصا اصل عدم مانع هم با استصحاب است. یعنی اصل عدم مانع هم به این است که شک می کنیم که مانع پیدا شده است یا خیر. قبلا که نبود حالا هم نیست. خود استصحاب را با استصحاب اثبات کرده است. این تفکری بود که من می خواهم بگویم که درد اخباری ها چه بود. ایشان متوفی ۹۶۵ است. مرحوم آقای اسطرآبدی ۱۰۳۳ وفاتش است. یعنی وفات هایشان حدود ۷۰ سال تفاوت دارند. این است که آنها به آن طرف تند شده اند که شما می خواهید احکام الهی را با این نحوه استحسنات با این امور ظنی و وهمیه اثبات احکام الهی می خواهید بکنید. بله روایات داریم قبول دارد خیلی روایات دارد وحید بهبهانی مرحوم ملا محمد امین از شیخ انصاری هم بیشتر روایت آورده است. لکن گفته است اینها همه در شبهات موضوعیه هستند در حکمیه نداریم. احکام الهی را با این نمی شود اثبات کرد. اینها همه شبهات موضوعیه هستند. و الاصل عدمه بعد فرمود «و کما تقول فی المیتیم إذا وجد الماء فی أثناء الصلاة: لا ینتقض تیممه»، این هم شبیه حکمیه است.

«للإجماع علی صحة صلاته قبل وجوده، فیستصحب حتی یثبت دلیل یخرج عن التمسک به»، دقت کردید این هم دلیل ایشان. آن وقت ایشان من یک نکته ای را عرض کنم. من چون در خلال بحث های قبلی هم گفتیم این مطلب را اینها از همان مسائل معقول گرفتند که باید مقتضی باشد و شرط باشد و عدم مانع باشد. این بحث به فقه هم سریان کرد. این اصاله عدم مانع و الاصل عدمه این به فقه هم

سریان کرد. مثلاً اگر کسی دید که کسی سنگی در خانه کسی انداخت. به قول آقایان مقتضی پیدا شد. شک کرد که در آنجا چیزی بوده است که مانع از رسیدن سنگ به شیشه باشد به پنجره باشد. شک کرد. خب گفتند می تواند شهادت دهد که این که سنگ را دید شهادت دهد که این شیشه را شکست. مقتضی را که بالوجدان احراز کرد. مانع که یک مانعی باشد که سنگ به شیشه نخورد مشکوک است اصاله عدم مانع جاری می شود. پس جمع می کند بین مقتضی و اصاله عدم مانع حکم می کند که این آقا شیشه را شکسته است. با اینکه ندید که شیشه شکست. ایشان دید که فقط سنگ در خانه افتاد. ندید که این سنگ شیشه را شکست. به فقه هم سرایت کرده است.

س: شهادت

ج: نه این را با همین اصاله عدم مانع درست کرده اند.

آیا میتواند شهادت دهد؟ آیا می تواند شهادت دهد که این شخص شیشه را شکست؟ روشن شد تصویر مسئله؟ آن را که ایشان دید پرتاب سنگ داخل خانه بود. شاید مانعی بوده است سنگ به شیشه نخورده است. احتمالش هست به دیوار خورده است. لکن می گویند اینجا احراز کند عدم المانع را که جزء اجزای علت است به قول خودشان. احراز کند با اصل. اصل عدم مانع است. در مباحث استدلال یا به تعبیر خودشان مناظره یک بحث دیگری اینها چند بحث هستند شبیه هم هستند اینها را مطرح کنیم که روشن شود الاصل عدمه چیست. یک بحثی بود سابقاً از کتاب اصولی ما افتاده است در کتب اصولی سابق بود. النافی نفیه کافی. یک عبارتی بود النافی نفیه کافی. یعنی در اصول علمی آن که می خواهد یک چیزی را اثبات کند باید اقامه برهان کند. اما کسی که نفی می کند اصاله عدم کافی است. با اصاله عدم اثبات می کند.

مثلاً اگر شما می خواهید اثبات کنید که زید بچه دارد باید بگویید بله چند سال است ازدواج کرده است بودیم بیته آمد یک چیزی مثلاً دلیلی بیاورید. اما اگر بخواهیم بگوییم بچه ندارد. فرض کنید ۵ سال ازدواج کرده است شک داریم بچه دارد یا خیر می گوییم اصاله عدم الولد. این نافی نفیه کافی. دیگر احتیاج به دلیل ندارد. همین که بگوید بچه ندارد کافی است. نیازی ندارد که اقامه دلیل کند. بگوید درست است ۵ سال است لکن ما که نمی دانیم بچه دار شده است. اصل عدمش است. دقت میکنید این اصلها چقدر متقارب به هم هستند؟ مثل همین الاصل عدمه.

این یک بحثی است حالا چون الآن در خلال بحث ها خواهد آمد یک تصویری شده است که ما در هر شیء ممکن اگر شک کردیم عدمش احتیاج به دلیل ندارد. عدمش اصل است که نیست او. مثل همین جا معارض شک میکنیم اصل عدمش است. النافی نفیه کافی.

آنجا شک می کنیم در عدم مانع چون باید مقتضی باشد و عدم مانع یعنی بعبارۀ آخری با اصل اثبات مقتضی یا شرط نمی شود کرد چون هر دو وجودی هستند. اما با اصل عدم مانع می شود اثبات کرد. این جزء علت با اصل اثبات می شود. این خلاصه نکته. شما با اصالة عدم المانع اثبات می کنید. بله در باب جایی که مقتضی حالت سابق داشته باشد با استصحاب هم اثبات مقتضی می کنید. یا شرط حالت سابقه داشته باشد مثلاً سابقاً خشک بوده است این شیء در آتش و حرارت حالا هم استصحاب کنید که شرط احرام مثال های معروف خودشان.

اما عدم المانع اصلاً اصل جاری می شود. اینکه اینجا هم دارد الاصل عدمه. عرض کنم خدمتان چون سابقاً هم عرض کردم یک عبارتی از بعضی ها می خوانیم آنجا هم می گوئیم حق این است که واضح هم هست حق این است که در عدم المانع با مقتضی هیچ فرق نمی کند. هر دو احراز می خواهند. همچنانکه اصل در مقتضی جای نمی شود یا در شرط جاری نمی شود اصل در ناحیه عدم المانع هم جاری نمی شود. این اشتباه از این است که عدم المانع یا اصالة عدم الولد عرض کردیم در بحث های گذشته یا النافی نفیه کافی در تمام اینها این مانع یا عدمش دو جور بررسی می شود. یک دفعه حد الواقع و در واقع بررسی می شود. یک دفعه در حد علم من بررسی می شود. حد علم من.

اگر بحث بحث علم باشد مقام اثبات باشد بله اصالة عدم جاری می شود. اما اصالة العدم در حد علم و اثبات معنایش این نیست که در واقع نیست. ناظر به واقع نیست اصلاً. و آن که جزء اجزاء علت تامه است به قول آقایان عدم المانع واقعی است نه علمی. این دو با هم خلط شده است. اجزاء علت تامه عدم المانع واقعی است. یعنی واقعا باید بین سنگ و این شیشه مانعی نباشد تا بتواند بشکند. من علم ندارم تو علم داشته باشی یا نداشته باشی سنگ شکسته است. چون حد العلم با حد الواقع تطابق ندارد دائماً آن عدم المانع علمی من اثبات نمی کند عدم المانع واقعی را و همچنین اصالة عدم الولد به این معنا که من تا به حال نمی دانستم ایشان بچه دارد حالا هم نمی دانم. اما این در واقع بچه ندارد. این اصلاً نمی شود اثباتش کرد. این دو تا خلط شده است. النافی نفیه کافی. نافی اگر مرادش در واقع است نفیش کافی نیست باید اقامه دلیل کند.

آخه یک شوخی ای قدیمی ها مطرح می کردند که اگر ما شک در خدا کنیم همان شک کافی است. النافی نفیه مثبت باید اثبات خدا کند. من که نافی خدا هستم دیگر دلیل نمی خواهم. فرقی نمی کند. روشن شد منشأ اشتباه کجا است؟ در تمام این بحث ها خلط حد العلم به حد الواقع

س:

ج: استقراء هم برهان است دیگر آن هم حد العلم می شود. آن استقراء باید به حدی برسد که بتواند واقعا در متن واقع باشد. قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین. ما انزل الله بها من سلطان. در قرآن تعبیر به سلطان شده است. به علم. خیلی تعبیر زیبایی است. البته حجت هم در قرآن استعمال شده است. سلطان سیطره ای است که انسان به واقع پیدا می کند. باید به این درجه برسد. این فرقی نمی کند. اگر شما می خواهید بگویید زید بچه ندارد واقعا با اصاله عدم الولد نمی توانید اثبات کنید. فرقی نمی کند. این است که ایشان می گوید و الاصل عدمه، این همان شبهه پیدا شده است خیال کرده است که اصل عدم مانع است واقعا. من که می دانم وضو داشت. شک می کنم که مانع آمد معارض به تعبیر ایشان. اصل عدمش است. این اصاله العدم در حد علم است. نه در حد واقع. اگر شما می خواهید اثبات احکام را در حد علم تان کنید شبیه برائت مطلب. تازه من برائت به تعبیر آقایان متأخر اصولی ها عرض کردم قدمای اصحاب عده ای شان معتقد بودند که واقعا حکم نیست. همین بود که اخباری ها حمله کردند. شما از کجا می دانید حکم نیست؟ این همه روایت است که احکام پیش بقیه الله است. از کجا می دانید که حکم نیست؟ من سیر اصاله البرائه را عرض کردم. اصولی ها کاری که مرحوم وحید بهبهانی کرد و شیخ هم سعی کرد که خیلی واضحش کند گفت که حکم نیست ظاهرا. و لذا مجبور شدند برای اینکه بگویند حکم نیست ظاهرا عقلا و نقلا دلیل بیاورند. لکن نکته اش این بود دلیل نقلی شان رفع عن امتی ما لا یعلمون بود. که مثلا حدیث رفع بود یا حدیث حجب بود آن وقت هم باز با این بیان اولاً حدیث سندش صحیح است معتبر است که خودش محل کلام است و این نکته اینجا رفع ظاهری است واقعی نیست. رفع عن امتی نسیان رفعش واقعی است. اما در اینجا ظاهری است. این هم مقدماتش را اثبات کردند. دلیل عقلی شان هم قبح عقاب بلا بیان بود. عقلی و نقلی دیگر. لکن به تعبیر نائینی عرض کردم کرارا این هم از قواعد مرحوم نائینی است. نسبت بین برائت عقلی و شرعی تلازم است. یعنی اگر حدیث رفع را قبول کردیم که ظاهرا خوب دقت کنید ظاهرا حکم نیست پس عقاب هم نیست. مفاد حدیث رفع این از فوائد مرحوم نائینی، مفاد حدیث رفع نفی حکم ظاهرا است لازمه اش عدم عقوبت است. وقتی نفی حکم نبود ظاهرا عدم عقوبت هم نیست. اما مفاد برائت عقلی نفی عقوبت است لکن لازمه اش نفی حکم ظاهرا است. به عکس گرفته اند. کل لازمه دیگری است. روشن شد؟ این چون ممکن است کمتر برخورد شود این را ما هی زیاد تکرار می کنیم که به صورت ارتکاز و ملکه در بیاید.

مرحوم نائینی فرق بین برائت شرعی و عقلی را تلازم ملازمه یعنی اگر، چون ایشان حدیث رفع را قبول داشتند. حدیث رفع که نفی حکم است ظاهرا لازمه اش نفی عقوبت است. پس عقاب نداریم. وقتی حکم نبود عقاب نداریم. برائت عقلی به تعبیر ایشان که قبح عقاب بلا بیان باشد، مفاد برائت عقلی نفی عقوبت است. لازمه اش نفی حکم ظاهرا است. این لازمه اش است. این دو لازمه هم دیگر هستند. و ما

توضیحاتش را در محل خودش عرض کردیم مطلب اول ایشان درست است مطلب ایشان که نفی حکم ظاهرا لازمه اش نفی عقوبت است درست است. لکن نفی حکم ظاهرا دلیلی برایش نداریم. حدیث رفع و اینها دلالت ندارد مضافا که ضعف سند هم دارد.

اما مسئله آنطرفش که نفی عقوبت ملازم باشد با نفی حکم ظاهرا این تلازم را قبول نکردیم. آنجا هم تلازمش را قبول نکردیم. دیگر توضیحاتش گذشت تکرار نمی کنیم. پس مشکلاتی که در کلمات مرحوم شهید ثانی در حقیقت این چهار قسم که گفت آخرش استصحاب بود. استصحاب و اجماع. با آن تقریبی که من عرض کردم. دلیلش هم لان الاصل فی کل متحقق دوامه. الی ان یثبت معارض و الاصل عدم المعارض. این همین بود که مثلا اخباری ها به شدت چسبیدند که با این دلیل نمی شود اثبات حکم شرعی را انجام داد.

حالا من یک مقداری هم از کلمات این راجع به یک مقدار که اصولی شیعه چه کرده اند یک مقدار هم از کلمات مرحوم ملا محمد امین اسطرآبادی چون بعد از آن آمده است البته ناظر نیست به مرحوم شهید ثانی لکن تفکر حاکم بر حوزه را می خواهم بگویم. در این فوائد مدنیه در این چاپ جدید صفحه ۲۸۴

«و أمّا التمسک باستصحاب حکم شرعی»، بله ایشان مثال می زند «من دخل فی الصلاة بتیمم لفقد الماء ثمّ وجد الماء فی أثائها قبل الركوع أو بعده»، این اشاره قبل الركوع او بعده به این است که در روایات چون این فرع آمده است. و بعد یک مثال دیگر که نمی گوئیم. «فقد قال به الشافعية و بعض أهل الاستنباط من أصحابنا كالعلامة الحلی - قدس الله سرّه - فی أحد قوله «، البته شهید ثانی هم نقل کرده است. «و الشيخ المفید و أنکره الحنفية و أكثر أهل الاستنباط من أصحابنا»، البته اینکه اکثر این طرف هستند یا آن طرف هستند خواهی نخواهی بیشان این دعاوها درست می شود. «و الحقّ عندي قول الأكثر، و ذلك لوجوه:

الأول: عدم ظهور دلالة علی اعتباره شرعا، و ما ذکرته علماء الشافعية و من وافقهم فی هذه القاعدة من حصول ظنّ البقاء و من جواز العمل بذلك الظنّ شرعا مردود»، بعد وارد تفصیل می شود که عرض می کنیم. من کرارا عرض کردم خوب دقت کنید اهل سنت اصولا در کتب اصولشان به تعبیر مختلف اثبات کرده اند که الآن ظن در احکام شرعی حجت است. اگر آقایان مراجعه کنند. طریق نداریم، راه ها بسته شده است، اختلاف هست تعارض هست روایات مشکل دارد، ظواهر آیات مشکل دارد، نکاتی را ذکر کرده اند لذا اینها اصاله عدم حجیت ظن را قبول کرده اند. این دلیل حدود مثلا فرض کنید بیش از هزار و دویست سال است که مطرح است طبعاً بر اثر گذشت زمان این دلیل بررسی شد و شکل گرفت آن شکل جامعش دلیل انسداد ما است. دلیل انسداد با شکل بدوی اش در کلمات اهل سنت است مثلا ما علم اجمالی به احکام داریم و علم داریم که نمی توانیم رها کنیم دایره ما مظنونات و موهومات است. آخرش این است که دایره

مظنونات حجت است. این خلاصه اش. این کار نمی شود کرد قرعه نمی شود کرد یکی یکی همه را نفی می کند آخرش می ماند عمل به ظن. این خلاصه دلیل انسداد است.

این دلیل انسداد صورت مرتبی است که اصاله حجیت ظن پیش اهل

اصلا اجتهاد یعنی همین. لذا اینها این را گفته اند این نکته را من بعد چون اینجا ایشان متعرض شده اند من بعد توضیح می دهم که اگر یک شیئی موجود بود، وجود سابق موجب ظن به بقاء است. یک، صغری. دو، الاصل حجیه کل ظن. پس این ظن حجت است. یعنی نکته اساسی پیش آنها این بود طبعا ایشان می گوید که وجود ظن ممنوع اینها هم می آمدند هر دو را مناقشه می کردند. مثلا اینجا می گفتند شما فاقد ماء بودید در نماز بودید. الآن آب دارید. کجا ظن به بقاء دارید؟ شما حالتان عوض شد. یا خانمی که خون حیض قطع کرده است کجا ظن به بقاء دارد؟ حالتش عوض شده است

من اشاره اجمالی می کنم که از اول چطور مناقشه شد لان موضوع المسئله مقید.

«و ثانيهما: ما حَقَّقناه ببراهین قاطعة من أَنَّ الظَّنَّ المتعلِّقَ بنفس أحكامه تعالی أو بنفیها غیر معتبر شرعا»، البته این اختصاص به آقای مرحوم ملا محمد امین ندارد. بعد از ملا محمد امین اصولی ها هم بنایشان همین شد. لذا اصولی ها هم معروفشان این شد که انسداد صحیح نیست. اینکه می گویند انسداد صحیح نیست یعنی اینکه اصل اولی حجیت کل ظن است این قابل قبول نیست. این نکته اول من یک مقدار بعضی نکاتی که در عبارات ایشان هست با یک شرح خارجی بیان می کنم تا برسیم به تحقیق مسئله.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين